

فروتن را در کنار همکار پست و فرومایه خود کشاورز می‌گذارد تا آنها را خفیف و تحقیر کند، نظری ابراز می‌دارد که از بیخ و بن نادرست است. جریان پلنوم یازدهم سند محکمی بر بطلان این نظر است^۱ فروتن ۷۰ صفحه بعد، جریان پلنوم یازدهم را که منتهی به اخراج آنها شد شرح می‌دهد. ما از مشروح جریانات این پلنوم تراژدی - کمیک تنها به شمه‌ای از آن اکتفا می‌کنیم:

نامه «تندی» به پلنوم ارائه شد که باید تکلیف قاسمی و فروتن یکسره شود. جلسه تا دو روز دیگر تعطیل شد «در این مدت فعالیت جوشان و رفت و آمدهای فراوان صورت گرفت. گاه سران حزب به مسکو می‌رفتند... گاه مقامات شوروی به محل [برگزاری پلنوم که در حومه مسکو بود] می‌آمدند... در جریان پلنوم و با ورود غلام در صحنه نبرد، همه چیز دگرگون شد... [مقامات شوروی] با اعمال فشار و ارعاب... کفه رأی کمیته مرکزی را به سود اخراج پایین آوردند» طرحی وسیله کمیسیون خاصی تهیه شد «این طرح در جلسه مطرح نشد، زیرا کامبخش و اسکندری اطلاع دادند که از نظریه اولیه خود... عدول کرده‌اند و طرح جدیدی ارائه خواهند داد» طرح جدید، شامل برکناری آنها از کمیته مرکزی بود «به این طرح رأی گرفتند» نتیجه، ۱۳ رأی موافق برای برکناری آنها بود و ۹ رأی مخالف. لذا برکناری قاسمی و فروتن تصویب نشد. کیانوری هم رأی مخالف داده بود. مجدداً رأی‌گیری شد. ولی

شماره آرا باز هم وافی به اخراج نبود، کامبخش که اداره جلسه را بر عهده داشت با نگرانی و ناراحتی گفت: دیگر کسی موافق نیست؟ آنگاه کیانوری برخاست و چنین گفت: من با نظر گذشته خود موافقم ولی چون خطر انشعاب حزب را تهدید می‌کند، رأی مخالف خود را به موافق برمی‌گردانم. رأی کیانوری نیز آرا را به حد نصاب نرسانید. لحظه‌ای بعد، بابازاده برخاست و گفت: من به نظر کیانوری می‌پیوندم. پس از او یک نفر دیگر نیز با استناد به کیانوری رأی موافق داد... حد نصاب حاصل آمد،

قاسمی و فروتن از کمیته مرکزی کنار گذاشته شدند... مقامات شوروی بلافاصله ما را از محل پلنوم به فرودگاه مسکو بردند و با هواپیما روانه لایپزیک کردند... هیچ یک از دو گزارش پلنوم یازدهم در کتاب «اسناد و دیدگاه‌ها» نیامده است.^۱

بدین ترتیب شوروی‌ها وسیله عمال مورد اعتماد خود، یعنی به ترتیب غلام یحیی و کامبخش و کیانوری، طرفداران مائو را به بیرون از دایره مزایا و سلطه گری روس پرتاب کردند. همین نمونه برای نشان داد درجه وابستگی و نوکری صفتی دستگاه رهبری حزب توده در مقابل مقامات شوروی بسیار پرمعنا و گویاست. اما برخلاف نظر فروتن که صریحاً درست نمی‌گوید، همین وابستگی در «صحفه ایران» از آغاز تأسیس حزب توده بویژه در دوران تقاضای امتیاز نفت شمال و حوادث فرقه دموکرات و مخالفت با برگزاری کنگره دوم (که منجر به انشعاب گردید) وجود داشت. دستگاه رهبری حزب توده زائده‌ای بود از انترناسیونال کمونیست و بصورت تمام عیار زیر نفوذ دولت شوروی قرار داشت.

کیانوری برای کوچک نشان دادن گروه مائوئیست‌ها می‌گوید «در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی عده اندکی از کادرها مانند پولاد دژ که در پراگ بود، به مواضع حزب کمونیست چین گرایش پیدا کرده بودند» مهدی تهرانی می‌گوید وقتی که به دنبال گرایش به مائوئیسم در چین اقامت داشت «توسط یکی از افسران حزب توده نامه‌ای از پولاد دژ که در پراگ زندگی می‌کرد دریافت کردم. من این نامه را... در اختیار سازمان انقلابی قرار دادم تا آنها با پولاد دژ تماس بگیرند. این تماس برقرار شد و در پی آن اطلاع یافتیم در خود کمیته مرکزی هم مخالفت‌هایی با مشی رهبری وجود دارد و عده زیادی از کادرهای اصلی، از جمله قاسمی، فروتن، سفائی، امیر خیزی، مهندس نوروزی و برخی دیگر در مقابل مشی رهبری ایستادگی می‌کنند»^۲ قیاس دو «عده اندکی» که کیانوری گفته با «عده زیادی» که تهرانی اظهار داشته است جالب می‌باشد. پس

۱- حزب توده ایران در مهاجرت، صص ۱۷۲ تا ۱۷۵

۲- تگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۱۳۶

همانطور که گفتیم علت - دست کم در مورد فروتن - تنها موضع گیری خصمانه دانشیان و حمایت روس ها از او علیه فروتن نبود و یک برنامه استالینی بود.

۴۱۸- رفتار انتقام جویانه نسبت به دبیر اول قبلی

در همان صفحه ۴۳۰ کیانوری اضافه می کند «ایرج اسکندری قبلاً با عده ای درباره برکناری رادمنش و برگزیده شدن خود به دبیر اولی مذاکره کرده بود... البته من به هیچ وجه با نقشه اسکندری برای برداشتن رادمنش موافق نبودم... در این زمان در کار دبیرخانه کمیته مرکزی نیز دخالت نداشتم.» این ادعای کیانوری هم طبق معمول نباید درست باشد. به این دلیل صریح که کیانوری در پلنوم سیزدهم که در آذر ۱۳۴۸ در ورشو پایتخت لهستان تشکیل شده بود، عضو فعال کمیته مرکزی در قضیه برکناری دکتر رادمنش بود. بنابراین، نه ادعای او درباره مخالفت «با نقشه اسکندری برای برداشتن رادمنش» صحیح است و نه اینکه گفته «در این زمان در کار دبیرخانه دخالت نداشتم» هر دو مورد از ادعاهای کذب اوست. کیانوری برای برکناری رادمنش از سمت دبیر اولی خیلی تلاش و سپس ذوق کرده بود و بعد از اینکه رادمنش عاقبت برکنار شد، نتوانست خوشحالی خود را پنهان کند و علناً رادمنش را به سختی آزار داده بود. دو نفر از رهبران پیشین حزب توده در این باره شهادت داده اند. به این بخش از گفتگوی ایرج اسکندری و امیر خسروی توجه کنیم:

امیر خسروی: سال ۴۸ و ۱۳۴۹ که من برلین بودم یادم است که در آنجا برای اولین بار جریان را از کیانوری شنیدم که خیلی خوشحال بود. واقعاً هم خوشحال بود. بطوری که من با او برخورد پیدا کردم. خلاصه [کیانوری] گفت که سازمان ایران تماماً ساواکی است و به هم خورده و رادمنش دیگر افتضاحش را در آورده و از این قبیل حرف ها. موقعی که این حرفها را می زد چنان خوشحال بود که چشمانش برق می زد. بطوری که من واقعاً به او برخاش کردم و گفتم آخر این چه رفتاری است؟ رادمنش که با این وضع می افتد، این در واقع حزب توده است که متلاشی می شود. [کیانوری]

گفت: مهم نیست! از این چیزها پیش می‌آید، حزب را دو مرتبه می‌سازیم. مهم آن است که [رادمنش] با این افتضاح برود...

اسکندری: بعد هم که [کیانوری] آمد و فشار آورد که رادمنش را از حزب اخراج کنند... مطلبی را که می‌خواهم بگویم مربوط است به کیانوری و نقشی که او در این جریان داشت. در پلنوم به رادمنش گفته بود: می‌دانی امروز بزرگترین جشن برای من است که تو را از دبیراولی برکنار کردند و از کمیته مرکزی هم اخراج خواهی شد. رادمنش گفت: نگاهی به او کرده و گفتم، برو! برو! پسر برو بی کارت! آمده بود این شماتت را در پلنوم کرده بود. به دنبال آن حرف که شوروی‌ها گفتند [و رادمنش در مسئولیت شعبه ایران تثبیت شد] کیانوری تغییر جهت داد، بعد [نیز مریم خانم به مهین رادمنش تلفن کرد] و رفتند منزل او به دیدنش...

امیر خسروی: یک برخورد شدید لفظی هم در جلسه پلنوم پیدا کردند که کیانوری به او گفت: بیچاره! رادمنش هم با تلخی و ناراحتی پاسخ داد: بیچاره خودتی! رفتار کیانوری خیلی انتقام جویانه بود.

اسکندری: بله! در هر صورت این حرکت و رفتار ناجوانمردانه‌ای بود که جنبه حزبی نداشت.^۱

همانطور که قبلاً هم گفتیم دکتر رضا رادمنش از رهبران بالنسبه ساده و سالم حزب توده بود، شيله و پيله‌ای نداشت، آب زیر گاه نبود، و نسبت به سایر رهبران حزب توده بی‌ریا تر و صمیمانه تر بود. به دلیل همین خصوصیات فردی و اخلاقی بود که شوروی‌ها علی‌رغم چند نقطه ضعف نسبتاً بزرگ (ولی غیر عمدی) او را برای سالهای متمادی و عادی در رأس حزب توده تحمل کردند. او ذاتاً بی‌آزار بود. گذشته از این که رفتار کیانوری با چنین کسی در اخلاق حزبی و شخصی مذموم بود، دروغ‌های او زننده‌تر از «ناجوانمردی» او می‌باشد.

۴۱۹- مخالف یا موافق مائوئیسم؟

کیانوری در جزوه‌های مختلف پرسش و پاسخ، شدیداً به مائوئیسم تاخته و گرایش به راه چینی کمونیسم را خیانت بزرگی شمرده است. او در خاطراتش نیز این موضوع را تعقیب می‌کند و خود را یک ضد مائوئیسم نشان می‌دهد. در مورد اخراج آن سه نفر مائوئیست (قاسمی، فروتن و سقائی) می‌گوید چون اسکندری برای دبیر اول شدن به آرای آنها نیاز داشت با اخراجشان مخالفت کرد. ولی کیانوری به دلیل دیگری با این پیشنهاد موافق نبود:

استدلال من این بود که این سه نفر هنوز به هیچ کار فراكسیونی در درون حزب دست نزده‌اند و اگر ما حالا آنان را اخراج کنیم مظلوم واقع خواهند شد... [ما] اگر کمی صبر کنیم آنها راحت نخواهند نشست و به کار فراكسیونی و پخش نظرات خود در میان کادرها و افراد خواهند پرداخت و آنگاه اخراج آنان موجه خواهد بود. کامبخش نیز همین نظر را داشت.^۱

اولاً- در سراسر این عبارت کوچکترین نشانه‌ای از حسن نیت نسبت به رفقائی که تا دیروز از همفکران صمیمی او بودند به چشم نمی‌خورد و بوی توطئه و خراب کردن دوستان به مشام می‌رسد.

ثالثاً- کیانوری در خاطرات خود کامبخش را تا حدّ اولیاءالله ارتقا داده است. و حال آنکه ذیل جمله منقول از کیانوری، نتیجه‌ای معکوس به دست آمده، معلوم می‌شود که کامبخش داخل در توطئه بوده است. از قول فروتن هم دیدیم که بعد از غلام‌یحیی دانشیان چه نقش حساسی در پلنوم یازدهم به عهده کامبخش گذاشته شده بود تا بتواند آن سه نفر را اخراج کند.

ثالثاً- علی‌رغم اینکه کیانوری از خود یک چهره ضد مائوئیسم ترسیم می‌کند، اسناد خلاف آن را ثبت کرده‌اند. از جمله اسکندری می‌گوید که کیانوری «یک زمانی طرفدار مائوتسه تونگ بود. بعد دید هوا پس است از طرف دیگر افتاد. جهان‌شاهلو - که

خاطرات خودش را در آذربایجان در یک کتاب نوشته - در پلنوم چهارم بلند شد و در دنباله صحبت ما به کیانوری گفت: یک دست نارنجک، یک دست کتاب مائوتسه تونگ. به همین دلیل کیانوری با او کارد و پنیر بود و می خواست پدرش را در بیاورد. او اصلاً از دست کیانوری در رفت. ترسید کیانوری کلکش را بکند»^۱

۴۲۰- انشعاب مائوئیست‌ها

کیانوری بحث مفصلی راجع به این انشعاب دارد و می گوید به علت رسوخ ساواک در تشکیلات ایران که تحت مسئولیت دکتر رادمنش بود، مائوئیست‌ها دست به انشعاب زدند. او مدعی است که نفوذ ساواک بدو و وسیله حسین یزدی و سپس توسط شهریار در عده زیادی از کادرها در اروپای غربی اثرات منفی به جای گذاشت و آنها به حق از وضع رهبری و تشکیلات حزب در داخل و خارج و نفوذ ساواک ناراضی بودند و همین امر زمینه جلب آنها را به مائوئیسم فراهم می کرد. بعلاوه اینکه بعد از این قضایا مجدداً دکتر رادمنش مسئول شعبه ایران شد، بی اعتمادی وسیعی را در بین جوانان به وجود آورد. آنها بحث‌های شدیدی را با رهبری حزب شروع کردند تا بالاخره چند تن از آنها که گرداننده‌شان مهدی خانباها تهرانی بود برای اولتیماتوم به لایپزیک آمدند. من و رادمنش و دیگران با آنها مفصلاً بحث کردیم ولی فایده نداشت و مصر بودند که از حزب جدا شوند.^۲

کیانوری مطلقاً خود را آشنا به علل اصلی انشعاب مائوئیست‌ها نشان نمی دهد و در اینجا با یک چرخش، تنها ساواک زدگی حوزه مسئولیت دکتر رادمنش را علت واقعی گرایش آنها به مائوئیسم می داند. در حالی که بعداً دلیل انشعاب آنان را «بن بست‌های شخص» و موضع مشترک آنها را در چهار مورد ذکر کرده است، نه ساواک زدگی شعبه ایران؛ و دیدیم که این چهار مورد هم تماماً تئوریک و سیاسی بودند

۱- خاطرات، ایرج اسکندری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، صص ۶۳۲ و ۶۳۳

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۴۳۴

نه بن بست شخصی. ولی در اینجا فقط برای تضعیف رادمنش، گناه جدایی آنان را کلاً بر گردن رادمنش می اندازد. کیانوری در حالی این ادعاها را در مورد مهدی خانبابا تهرانی عنوان می کند که خاطرات تهرانی چند سال قبل در اروپا منتشر شده بود. اما کیانوری شاید به تصور آنکه این خاطرات به ایران نمی رسد هرچه دلش خواسته گفته است. ببینیم طرف این صحبت ها چه می گوید:

اول - مهدی تهرانی علت انشعاب گروه خود را هرگز به نفوذ ساواک در محدوده کار رادمنش مربوط نمی داند. از نظر تهرانی عمده ترین علل انشعاب آنها به ترتیب عبارت بودند از الف - کشش انقلاب مانویسم در دهه ۴۰ با استراتژی «محاصره شهرها از راه روستاها» ب - مبارزات چریکی در کوهستان ها با الگوهایی که از عملیات پارتیزانی در کوبا داشتند. ج - فقدان هرگونه تحرک انقلابی و تهاجمی در رهبران حزب توده.^۱ د - اسکندری از حرف های گروه تهرانی «فهمیده بود که اختلاف بیشتر با بساند کیانوری است»^۲

دوم - در بدو ورود گروه تهرانی به لایپزیک، کیانوری به استقبال آنها می رود. در بین راه که افرادی از رهبری حزب توده حضور نداشتند، کیانوری تا می تواند از حزب توده و تشکیلات آن بدگویی می کند و می گوید «آقا این حزب اصلاح پذیر نیست... من هم می دونم... کارش تمومه... ولی من که در این حزب کاره ای نیستم... خلاصه شروع کرد به انتقاد و حمله به حزب و انقلابی بازی در آوردن و جانب ما را گرفتن. کیانوری چه در آن ملاقات و چه بعدها آنقدر این نقش را خوب بازی کرده بود که برخی می گفتند اصولاً سازمان انقلابی را او درست کرده و این حقه خود اوست. کیانوری چنین آدمی بود»^۳ کیانوری سپس آنها را به محل اقامتشان می رساند و می گوید در جلسه فردای مذاکره آنها با رهبران حزب توده شرکت نمی کند. ولی فردا «کیانوری صبح اول وقت آمد سراغ آنها و بیدارشان کرد و با خود به محل مذاکرات برد. تهرانی

۱- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۱۲۳

۲- منبع قبلی، گفتگوی چهارم، صص ۱۱۷ تا ۲۰۰

۳- همان منبع، ص ۱۲۱

در این موقع به کیانوری می‌گوید:

شما که قرار بود نبود بیاید؟ در پاسخ گفت: چند دقیقه بیشتر نمی‌مانم. و نشان به آن نشانی که در تمام مدت جلسه متکلم و حده بود و بقیه ساکت بودند. من کنار کامبخش نشسته بودم. بیچاره آدم آرامی بود و حرفی نمی‌زد. در تمام مدت جلسه هم روی کاغذ عکس هواپیما می‌کشید. ثُب شغلش هم بود. تنها گاه جمله‌ای می‌گفت و در واقع کارش را پنهانی انجام می‌داد. اسکندری هم که با باند آنها مخالف بود چیزی نمی‌گفت.^۱

اما کیانوری که ظاهر و باطنش یکی نیست، آن بدگویی‌ها و حملات خود را نسبت به حزب توده یک باره فراموش می‌کند و «میدان دار» می‌شود و در حضور رفقا: به ما اعتراض می‌کرد که «می‌خواین حزب رواز هم بیاشید... راهی نداره... بدون اتحاد شوروی راهی نداره... مگه می‌شه اردوی سوسیالیستی رو ترک و انقلاب کرد...؟» و بعد هم به قلب نظرات چینی‌ها و این که انور خوجه با فلانی اختلاف شخصی دارد و مطالبی از این دست تار و حیه‌ها را مرعوب کند.^۲

کیانوری در حاشیه صفحه ۴۳۴ به این اظهارات تهرانی جواب داده که این روبه ناشی از وظائف هر فرد حزبی در برابر آرای اکثریت می‌باشد و باید از آن تبعیت و دفاع کند نه اینکه مربوط به دوگانگی اعتقادات کیانوری باشد. در پایان هم گفته «من چه در دوران ملی شدن نفت در ایران و چه در مهاجرت با این وضع دشوار رو به رو بوده‌ام» یعنی به تهرانی جواب می‌دهد که چندگانگی‌های او مربوط به اجرای دستورات و انضباط حزبی بوده نه ناشی از ماهیت کاراکتر خودش. بنابراین همیشه «با این وضع دشوار روبه‌رو بوده» است!

سوم - برخلاف نظر کیانوری که می‌گوید «من و رادمش و دیگران با آنها مفصلاً بحث کردیم.» تهرانی تأکید کرده است که رادمش هیچ‌گاه در آن مذاکرات شرکت نداشت و غائب بود:

در ضمن اضافه کنم که رادمشر در جلسه شرکت نداشت، گفتند کسالت دارد و کاری پیش آمده و نمی تواند در جلسه شرکت کند. من فکر می کنم او را قال گذاشته بودند. رادمشر را چون آدم ساده بود، باند کامبخش - کیانوری اغلب قال می گذاشتند.^۱

چهارم - کیانوری می گوید گروه تهرانی برای دادن «اولتیماتوم» به لایزیک آمده بودند. ولی تهرانی مدعی است که «او مدم باهاتون یه خداحافظی بکنم» به نظر می رسد در اینجا حق با کیانوری باشد و در حقیقت آنها برای گفتن آخرین حرف ها و تعیین تکلیف خود با رهبران بی حال و خوشگذران حزب توده، یا همان اولتیماتوم (اتمام حجت) به آلمان شرقی رفته بودند.

با این همه، به نظر قاطع ما، اختلاف نظرهایی که فروتن و قاسمی و سفائی با دستگاه رهبری توده در تبعید داشتند، یک سر سوزن ارتباطی به واقعیات جامعه ایران یا سرنوشت مردم ما با طبقه کارگر و دهقانان ایران در دوران شاه نداشت، بلکه فقط و فقط مربوط به اختلاف «ایدئولوژیک» و سیاسی شوروی با چین بود.

۴۲۱ - حمایت مالی امریکائی ها از مائوئیست ها

کیانوری در مورد تأمین منابع مالی منشعبین مائوئیست معتقد است چینی ها نقش «سرمایه گذار اصلی» را روی آنها داشتند و طبق عادات کلاسیک او «البته سرویس های اطلاعاتی غرب نیز نقش مهمی داشتند» کیانوری برای اثبات این مدعا جریانی را تعریف می کند و مستند به اطلاع تهرانی می گوید او «از آن به خوبی مطلع است» داستان از این قرار است که یک سرهنگ امریکایی کشیش مستقر در مونیخ به تهرانی پیشنهاد می دهد که اگر از حزب توده کنار بکشند آنها (یعنی امریکائی ها) حاضرند همه نوع کمک به گروه او بکنند. مهمترین شرط «سرهنگ امریکائی کشیش» این بود که در نشریه سازمان انقلابی هرچه می خواهند «علیه امریکا و شاه» بنویسند «ولی حتماً یک مقاله هم علیه

حزب توده و اتحاشوری باشد. این سرهنگ برای اجرای برنامه فوق ۲۰۰۰ مارک به... خانباها تهرانی داده بود... تهرانی قبل از اینکه انشعاب کند نزد ما آمد و جریان را اطلاع داد و ۶۰۰ مارک از آن پول را به ما داد و گفت که بقیه پول را می فرستند که دیگر نفرستاد. این تنها پولی بود که ما از امریکائی ها خوردیم!! بعد نتیجه می گیرد که پس از انشعاب، تمام برنامه سرهنگ امریکائی عیناً اجرا شد و نشریات منشعبین مائوئیست پر بود از مقالات ضد شوروی و ضد توده ای و در عین حال، فحاشی به شاه و امریکا. بنابراین کیانوری یقین دارد که «در تمام این گروه های مائوئیستی سرویس های اطلاعاتی [غرب] دست داشته اند» بخصوص در گروه هایی نظیر سازمان انقلابی، حزب رنجبران و اتحادیه کمونیست ها دخالت سازمان های اطلاعاتی حتمی است.^۱

حدس می زنیم (طبق آنچه تاکنون از کیانوری دیده ایم) نظریات او نمی تواند درست، یا لااقل به صورتی که او نقل کرده است، باشد. بخصوص ماجرای بین سرهنگ امریکایی و تهرانی که طی آن مقداری از ۲۰۰۰ مارک سرهنگ را به رهبری حزب توده پرداخت کرد، به نظر می رسد واقعیت نداشته باشد. چنانچه غیر از این بود تهرانی آن را به شکلی در خاطرات خود (نگاهی از درون...) می نوشت که ننوشته است. البته اگر هم می نوشت یحتمل کیانوری آن را به سبک و سیاق ادبیات توده ای - یعنی حذف و نقطه چین - نقل می کرد و به شکل دلخواه در می آورد. باید دید نظر مهدی تهرانی در این مورد چیست؟ (چون نامه اول نگارنده - غیر مستقیم - به تهرانی در مورد موضوع محمود نریمان بدون پاسخ ماند، الزاماً از فرستادن نامه دوم به او درباره چگونگی جریان ۲۰۰۰ مارک، صرف نظر گردید)

۴۲۲- اخراج از سازمان انقلابی واقعیت ندارد

در ارتباط با موضوع انشعاب مائوئیست ها کیانوری از سرغیظ و غرض نسبت به دکتر کشاورز مطالبی عنوان می کند که دور از واقعیت به نظر می آیند. او قبلاً گفته بود «این شاخه به آن شاخه پریدن کشاورز خود بهترین ملاک کارا کتر اوست. احترامی که من

برای مهندس بازرگان دارم علی‌رغم مخالفتم با نظراتش، به خاطر ایستادگی او روی نظراتش است. این به تمام معنا قابل احترام است. امثال کشاورز هستند که نان را به نرخ روز می‌خورند. خاناباا تهرانى دربارهٔ نقش کشاورز خوب توضیح داده است.^۱

قبل از هر توضیحی تأکید می‌کنیم احترامی که کیانوری تعارف مهندس بازرگان می‌کند به هیچ وجه صادقانه نیست. مندرجات نشریات حزب توده بعد از انقلاب، بخصوص در زمان دولت موقت، بهترین دلیل بطلان احترام کیانوری نسبت به بازرگان است. تازه این تظاهر او اقتباس از جملهٔ دکتر بختیار است که گفته بود احترامی که او نسبت به کیانوری دارد، برای خلیل ملکی قائل نیست!

اما اولین استنباط خواننده از آخرین جملهٔ کیانوری این است که تهرانی دربارهٔ این شاخه به آن شاخه پریدن و «نان به نرخ روز» خوردن دکتر کشاورز لابد توضیحات لازم داده و نسبت به او انتقادات و حملات شدیدی کرده است. دومین برداشت خواننده چنین است که تهرانی حتماً این نظریات منفی را در تنها کتاب منتشر شده‌اش، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفته است. بنابراین نگارنده به اثر مذکور تهرانی مراجعه و با دقت جستجو کردم. ولی متأسفانه (از نظر کیانوری) حتی یک اظهار نظر منفی از تهرانی در آن کتاب راجع به دکتر کشاورز دیده نشد. تهرانی از کشاورز عمدتاً در صفحات ۱۳۴ تا ۱۴۱ و ۲۰۳ و ۲۹۸ بحث کرده، در آنها، ضمن گفتن قایع تاریخی، از او به نیکی - و نه به بدی - یاد نموده است. به بعضی از این موارد در زیر اشاره می‌کنیم.

کیانوری بعداً گفته است که سازمان انقلابی در کنفرانس «آلمان یا ایتالیا... دکتر کشاورز را از سازمان خود اخراج کرده»^۲ او دربارهٔ اخراج کشاورز می‌نویسد:

علت، بدنامی او بود. افرادی مثل دکتر فروتن سوابق سالمی داشتند. ولی کشاورز یک سیاست باز جاه طلب و بی‌اعتقاد به تمام معنا بود. آدمی بود حقه‌باز، دروغگو و بی‌عرضه، آدمی بود که همه پس از مدتی معاشرت از او منزجر می‌شدند. بدین ترتیب کشاورز کنار گذاشته شد و «یهودی

۱- همان پیشین، صص ۳۸۳ و ۳۸۴

۲- همان پیشین، صص ۴۳۶ و ۴۳۷، تأکید از نگارنده است.

سرگردان» مجدداً به الجزایر رفت.^۱

صرفنظر از اینکه بدگویی‌های کیانوری علیه کشاورز نوعی مقابله به مثل است، علت اخراج کشاورز تهمت‌هایی نبوده که کیانوری بر ضد او تکرار کرده است، بلکه اصولاً دکتر کشاورز از سازمان انقلابی اخراج نشد. دکتر کشاورز پس از آن همه زحمت و فعالیت در وصل کردن آن گروه به کمونیسم چینی و آلبانیایی (به واسطه رهبر آلبانی انور خوجه که در دانشگاه حزبی مسکو با او همکلاس و دوست بود) به حق توقع داشت که انتخاب شود و در مرکزیت سازمان انقلابی قرار بگیرد. اما بطوری که تهرانی شرح می‌دهد، کسانی امثال محسن رضوانی، بیژن حکمت، کورش لاشائی و عده‌ای دیگر با طرح توطئه آمیزی مانع انتخاب کشاورز می‌گردند و علیه او جنجال بر پا می‌کنند و «رضوانی از این طریق کوشش می‌کند که علیه کشاورز شانتاژ کند... رضوانی اعلام می‌کند بایستی یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای را پایه‌ریزی کرد و کشاورز به خاطر گرفتاری شغلی امکان فعالیت به عنوان کادر حرفه‌ای را ندارد. کشاورز اعلام می‌کند آماده است از شغل خود دست کشیده و همه فعالیت خود را در خدمت مبارزه انقلابی قرار دهد. با این توضیح که مایل نیست به آلمان بیاید»

در این موقع رضوانی مسئله خانه تیمی و زندگی چریکی و اقامت اجباری در آلمان را بهانه قرار می‌دهد و می‌گوید «مرکز اصلی سازمان در خارج از کشور نیز بایستی در آلمان باشد. به این ترتیب راه عضویت کشاورز در هیئت اجراییه را سد می‌کند» سپس تهرانی در توضیح علت خودداری کشاورز از اقامت در آلمان به این نتیجه می‌رسد که: این موضوع تنها مربوط به کشاورز نبود. همه رهبران حزب توده به خاطر سابقه فاشیسم در آن کشور، از مسافرت و زندگی در آلمان ابا داشتند. به هر حال رضوانی از همین ماجرا استفاده کرده و از عضویت او در هیئت اجراییه جلوگیری می‌کند. کشاورز هم در پی این ماجرا قطع رابطه کرده و کنار می‌رود.^۲

۱- همان منبع، ص ۴۳۷

۲- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۱۳۵، تأکید از نگارنده است.

فصل هفتم

سرنوشت گروه انشعابی و مبارزات کفعلی و انشعاب

۴۲۳- دل پُر خون آلمان شرقی از حزب توده

بین اظهارات کیانوری و گفته مهدی تهرانی تناقضات عجیبی وجود دارد. این دو نفر اغلب عکس یکدیگر نظر داده‌اند. ولی خوب توجه کنیم که کیانوری در مورد کتاب تهرانی قضاوت مثبتی دارد و در صفحه ۴۳۴ می‌گوید «من این خاطرات را خوانده‌ام. به نظر من صرف‌نظر از خودستایی - که در همه خاطرات نوشته شده عمومیت دارد - از بسیاری جهات، واقع بینانه‌تر و منصفانه‌تر است و از نظر آشنایی با جریان‌های دهه ۴۰ اروپا مطالب جالبی دارد» بنابراین وقتی اختلاف میان بیانات کیانوری و تهرانی را مطرح می‌کنیم، حق این است که هم با توجه به این نظریه و هم بدون توجه به آن، تجزیه‌ای، سخنان تهرانی را نسبتاً درست‌تر بدانیم. بخصوص که این بحث‌ها تماماً در «دهه ۴۰ اروپا» اتفاق افتاده است.

کیانوری می‌گوید پس از انشعاب قاسمی و فروتن و سغائی از حزب توده، رفتن احمد قاسمی هم از آلمان شرقی بدون مانع انجام شد و مقامات آن کشور «بدون هیچ

مخالفتی به او اجازه دادند»^۱ ولی دیگر به علت این اجازه سهل و آسان اشاره‌ای نکرده است. تهرانی می‌گوید قاسمی:

شخصاً به مسئولین حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی مراجعه کرده و تقاضای خروج از کشور را می‌کند. حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی هم که از حزب توده دل پرخونی داشت با این موضوع موافقت کرده و قاسمی همراه همسر و فرزندانش به غرب آمد.^۲

حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی، نسخه اصلی همان احزاب کمونیست در سایر کشورهای اروپای شرقی بود که تنها صورت ظاهری آن یعنی اسمش فرق داشت. باری، مسئله چگونگی اجازه خروج به قاسمی از کشوری که سخت تحت اداره پلیسی کمونیست‌هاست و ورود و خروج آن زیر کنترل بسیار شدیدی می‌باشد، چندان مطرح نیست. بلکه این موضوع مورد تأکید است که کیانوری اگر هم بخواهد یک بار حقیقت را بگوید، تمام حقیقت را نمی‌گوید؛ و بعد مسئله نمک خوردن و نمکدان شکستن است. هرچه نباشد رهبری حزب توده با سرمایه و افر مالی و امکانات کامل رفاهی و همه نوع تجهیزات آلمان شرقی به حیات نیمه جان خود ادامه می‌داد. با این حال میزبان رابه حد افراط از خود رنجانده بود. به گفته تهرانی، یک دفعه قاسمی به زعمای حزب سوسیالیست متحده گفته بود که حزب توده مالیات پیرزنان آلمان دموکراتیک را می‌خورد و هیچ کاری انجام نمی‌دهد.

قاسمی هم یک ماه پس از فرار فروتن و سفائی به حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی شکایت کرد که حزب توده، حزبی غیرانقلابی و سربرار آلمان شرقی است و او دیگر نمی‌خواهد در آن حزب بماند. به این ترتیب شرایط خروج او هم فراهم شد و دست زن ویچه را گرفت و با آمدن به غرب به سازمان انقلابی پیوست.^۳

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۴۳۷

۲- تگاهی از درون به جنبش چپ ایران، صص ۱۳۷ و ۱۳۸

۳- تگاهی از درون ... ص ۲۶۵

۴۲۴- بدرفتاری با گروه سه نفری و اخراج آنها

کیانوری در صفحه ۴۲۷ به درستی می‌نویسد «سرنوشت این سه نفر در غرب سرنوشت عجیبی بود» اما حسب اظهارات تهرانی به نادرستی اضافه می‌کند که «پس از مدتی تهرانی و دیگران با آنها به هم زدند و بدرفتاری را شروع کردند» در اینکه دیگران با آن سه نفر انواع بدرفتاری را نمودند، تردیدی نیست. ولی تهرانی بطوری که خود ادعا می‌کند، نه تنها در این رفتارهای ناپسند هیچ دخالتی نداشته و با آنان، علی‌رغم پاره‌ای اختلافات ایدئولوژیک، بسیار هم خوش رفتار بوده است، بلکه اساساً در زمان تشکیل کنفرانس مربوط و تنظیم قطعنامه اخراج آنها در اروپا نبوده و به کشور چین رفته بود.^۱ تهرانی نشانه‌های زیادی (بدون اطلاع از مدعیات بعدی کیانوری) ارائه می‌دهد که او با حرکات زشت دیگران نسبت به قاسمی و فروتن و سفائی هیچ موافقتی نداشته، با این گونه اعمال زننده صراحتاً مخالفت می‌کرده است.

اولاً- هنگامی که اختلاف بین آن سه نفر و رهبران سازمان انقلابی پیش آمد، تهرانی می‌گوید برای «رسیدگی» به این جریان از چین به اروپای غربی برگشت. در آن زمان بزرگترین جریان چپ بلژیک تحت رهبری ژیلبرموری^۲ قرار داشت که از طرف دولت چین حمایت می‌شد. رضوانی و دیگران - در غیاب تهرانی - سعی داشتند کنفرانس را قبل از آمدن احمد قاسمی از آلمان شرقی، در بلژیک تشکیل دهند تا از امکانات گسترده موری برخوردار گردند....

به هر حال، رضوانی و دیگران کنفرانس را در بلژیک تشکیل دادند و تحت عنوان مبارزه با رویزیونیسم [تجدید نظرطلبی] کوشش کردند همان بازی‌ای را که بر سرکشاورز درآورده بودند بر سر فروتن و سفائی نیز دریاورند و از آنها به عنوان نوکر سرخانه سازمان استفاده کنند. رفتار سخت‌ناپسند با آن دو نفر تا حدی بود که سفائی اصولاً از کاندیدا کردن خود،

۱- نگاهی از درون... ص ۱۴۲

خودداری کرد... [ولی] علی رغم تمام کشمکش‌ها فروتن... انتخاب شد.^۱

ثانیاً- تهرانی پس از «رسیدگی» به جزئیات اختلاف، اعتقاد پیدا می‌کند که «رضوانی و یارانش علیه قاسمی، فروتن و سفائی توطئه کرده‌اند، شبیه کاری که قبلاً با کشاورز انجام داده بودند. به نظر من علت این کار این بود که رضوانی نمی‌توانست افراد با تجربه را در کنار خود تحمل کند. او سرجنابان اخراج سه تن بود و آدم‌های کم‌تجربه‌ای چون لاشائی و حکمت را هم دنبال خود می‌کشید. آنها در این میانه محمود مقدم، آدم پرتی را که تنها شهوت کلام داشت، توگویی چون گوهر ناب یافته بودند... مبتکر تنظیم قطعنامه اخراج آنها از سازمان انقلابی مقدم بود. فکر از او بود و متن را با کمک لاشائی با هم نوشته بودند.»^۲

ثالثاً- تهرانی از اخراج این سه نفر بقدری ناراحت شده بود که وقتی جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا آن را «بر سنت مخالفت با حزب توده» به فال نیک گرفت، متأسف شد.^۳ به هر حال پس از بررسی اختلاف آنها و نتیجه‌گیری از آن، بدون اینکه کار زیادی توانسته بود انجام دهد، به چین بازگشت و ۱۰ روز پس از رفتن او «قطعنامه اخراج سه تن را در آن کنفرانس تنظیم کردند» بعد هم در نشریه توده سرمقاله‌ای با عنوان «بریدن از حزب توده کافی نیست» نوشتند و «با چنین بامبولی سه تن را از سازمان انقلابی اخراج کردند»^۴

رابعاً- بعکس ادعاهای کیانوری، تهرانی تا می‌توانسته و امکانات اجازه می‌داد (طبق نوشته خودش) در حق آن سه نفر خدمت و محبت کرد. تهرانی می‌گوید روابط انسانی خود را با آنها حفظ کرده بود و علی‌رغم بعضی اختلافات تئوریک، هر دفعه که به پاریس می‌رفت «به سر و سامان گرفتن امور زندگی و مشکلاتشان کمک» می‌کرد.

تأکیداً اضافه می‌کنیم که این بررسی‌ها را تا چهار مبحث آینده، بیشتر بر حسب

۱- تگاهی از درون... ص ۱۳۹

۲- همان منبع، ص ۱۴۱

۳- همانجا

۴- همان منبع، صص ۱۴۳ و ۱۴۴

اظهارات مهدی تهرانی تنظیم کرده‌ایم در پایان مبحث ۴۲۸ ظرف چند سطر نظر خود را نیز خواهیم گفت.

۴۲۵- ترجمه آثار مائو

طبق اظهارات تهرانی هنگامی که دار و دسته رضوانی همه نوع کارشکنی را علیه آن سه نفر معمول می‌داشت و حتی از پرداخت اجاره‌خانه آنها جلوگیری می‌کرد، تهرانی با برنامه‌ای حساب شده ترجمه آثار مائوتسه تونگ را به آنان واگذار کرد تا از راه دریافت حق‌الترجمه آن، مقداری از مشکلات مادی آنان برطرف گردد.

رضوانی و یارانش در واقع می‌خواستند شریان حیات آن سه پیرمرد را که هر سه هم بیمار بودند قطع بکنند. من می‌دانستم که آنها به قصد جان آن سه نفر علم برداشته‌اند، و روی ادامه کار ترجمه آثار مائو توسط قاسمی، فروتن و سفائی ایستادگی کردم.^۱

به گفته تهرانی اصولاً سازمان انقلابی به جای مبارزه ایدئولوژیک با آن سه نفر، دست به توطئه زده بودند.^۲ حمید شوکت (مصاحبه کننده) می‌گوید «این هم طنز تاریخ بود که رهبران حزب توده ناچار شدند آثار مائو را به فارسی ترجمه کنند!» و تهرانی جواب می‌دهد:

اصولاً پیش از انشعاب، حزب توده روی مسئله کارکرده بود. اولین مطبعه فارسی که با حروف عربی بود و در پکن کار چاپ آثار مائو را آغاز کرد، بنابه این خواست توده‌ای‌ها در چین ایجاد شد. کیانوری [که در ابتدای بروز اختلافات مردّد بود و نمی‌دانست کدام سمت قرار بگیرد و] کامبخش و دیگرانی که روزگاری هوای نزدیک شدن به چین را در سرداشتند، معتقد بودند انقلاب چین بیشتر از انقلاب روسیه با شرایط ایران تطبیق دارد. آنها

۱- همان منبع، صص ۱۴۴ و ۱۴۵

۲- همان منبع، ص ۱۴۹

۳- همان منبع، ص ۱۳۶

زمانی از طرف حزب توده ترجمه آثار مائو را تقبل کرده بودند.^۱ در اینجا ناگزیرم چند نکته را یاد آوری کنم: یکی اینکه منظور ما - چنانکه بارها تکرار کردیم - برخورد انتقادی با تناقضاتی است که در بیان کیانوری آمده است (و بنابراین) نکته دوم اینکه آنچه از مهدی خانبابا تهرانی نقل می‌کنیم به مثابه آیات بی‌گفتگو و قطعی نمی‌باشند و تا آنجا به کار می‌آیند که تضاد در گفتارها و خاطره‌نویسی کیانوری را، مانند سایر اسناد مورد استفاده، آشکار می‌کنند. نکته سوم آنکه بیراه نیست اگر گفته شود پاره‌ای یاد آوری‌های تهرانی سخت جنبه تدافعی دارد. بدیهی است که اکثریت قریب به اتفاق خاطره‌نویسان در علل لغزش‌ها، جدایی‌ها و هر موضوعی که ما به الاختلاف باشد، بسته به انصاف خود، جانب دفاع از خویش را مد نظر دارند. و بالاخره نکته چهارم اینکه به نظر می‌آید گرایش کامبخش به کمونیسم چینی که تهرانی نام او را جزو علاقه‌مندان به مائو ذکر کرده است، ناشی از یک اشتباه باشد. کامبخش همه گوشت و پوست و استخوانش را مدیون روس‌ها می‌دانسته و با تمام ذرات وجودش عاشق شوروی بود. البته بعید هم نیست که او در ابتدا تمایلی نسبت به چین پیدا کرده بود ولی همین که احساس کرد بوی رو در رویی چین با شوروی می‌آید، فوری به سرجای اول برگشت.

۴۲۶- آخر و عاقبت عباس سفائی

در باره سفائی نیز کیانوری نه تنها واقعیت‌ها را نمی‌گوید بلکه آنچه از زندگی او در خارج از کشور می‌گوید، همه ضد واقعیت است. به نظر ما سرگرد عباس سفائی تا زمانی که در ایران بود، در سازمان نظامی حزب توده خدمات گرانبها و حساسی نسبت به حزب انجام داد؛ بخصوص اینکه او در دادرسی ارتش شاغل بود و چون حزب توده اغلب اوقات یک یا چند نفر توده‌ای را تحت بازجویی، بازپرسی و محاکمه دادگاه‌های نظامی داشت، سفائی همواره می‌توانست حامل خبرهای مهمی از پشت پرده محاکمات

برای حزب باشد.

سغایی از جریان مشارکت کیانوری در حادثه ترور ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و غیبت چند ساعته او در امامزاده عبدالله به قصد ملاقات با ارکانی آگاه بود. راجع به این مورد مطالبی در مجارستان به رادمش گفته و گزارشی هم داده بود. متها در پلنوم چهارم از تکرار و تأیید گزارش خود امتناع کرد. گزارش سغائی را ایرج اسکندری هنگام بررسی موضوع، در پرونده مربوط دیده بود و در پلنوم چهارم نیز توسط فریدون آذرنور قرائت شد و بعد هم دست به دست گشت. اما وقتی خواستند به آن مراجعه کنند، پرونده در پلنوم گم شد. سغائی می گفت از گم شدن آن خبر ندارد. ولی خود «سغائی پرونده را دزدیده بود» البته مریم و کامبخش در ماجرای انصراف سغائی از ادای شهادت، نقش پنهانی، حساس و فعالی داشتند و در ظاهر هم همه متوجه محبت زیاد این دو نفر به او بودند.^۱ نتیجه آن فعالیت‌ها این شد که سغائی بزرگترین خدمت را نسبت به شخص کیانوری بنماید و از دادن هرگونه شهادتی بر ضد او خودداری کند. باری، ببینیم کیانوری در خاطرات خود از سغائی چگونه یاد می کند:

سغائی بیماری قلبی داشت و در آلمان دموکراتیک دائماً تحت نظر پزشک بود. او به آلمان غربی که رفت، هیچ کمکی به وی نکردند و وضع مزاجیش بسیار بد شد، هیچ امکان هم نداشت... او مدتی در هامبورگ بود و سپس به برلن غربی آمد و تقاضای بازگشت به آلمان شرقی را کرد. ما در این مورد در هیئت اجرائیه صحبت کردیم و بطور کلی مخالف بازگشت او نبودیم، چون حاضر بود ابراز ندامت هم بکنند. مسئله را با مقامات آلمان دموکراتیک در میان گذاشتیم، ولی آنها به شدت مخالفت کردند و گفتند که ما حاضر نیستیم به چنین آدمی اجازه بازگشت بدهیم. در نتیجه سغائی نتوانست به آلمان شرقی بیاید و در آلمان غربی درگذشت.^۲

اینک ببینیم نظر تهرانی در این باره چیست؟ تهرانی ابتدا می گوید «آنها با دریافت

۱- خاطرات ایرج اسکندری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۲۷۸

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۴۳۷، تأکدها از نگارنده است

پول ترجمه آثار مائو زندگی فقیرانه‌ای را می‌گذرانند» سپس توضیح می‌دهد که: یک بار در سفری به پاریس، هنگام ملاقات با قاسمی متوجه شدم که سفائی نیست. حدس زدم شاید اتفاق ناگواری افتاده باشد. چون سفائی بیماری قلبی داشت و مرتب داروی قلب مصرف می‌کرد؛ دارویی که در آلمان غربی تولید می‌شد و رفقای حزبی در آلمان غربی هر بار هنگام رفتن به لایپزیک... برای او داروی قلب می‌بردیم. سفائی شدیداً به این دارو وابسته بود. چنانکه شنیدم رهبران سازمان انقلابی با بی‌شرمی خاصی... حتی این دارو را هم از او دریغ کردند...

تهرانی می‌گوید احمد قاسمی در همان مسافرت به پاریس برای او تعریف کرده بود که یک بار سفائی از بیمارستان فرار می‌کند؛ چون زندگی مخفی داشت و از دستگیر شدن فوق‌العاده می‌ترسید. پس از فرار، به هامبورگ می‌رود و در آنجا از دولت آلمان شرقی درخواست پناهندگی می‌کند. ولی حالش رو به وخامت می‌گذارد و گرفتار «وحشت مرگ» شده، از ترس اینکه مبادا بتواند بار دیگر خانواده‌اش را ببیند، تصمیم می‌گیرد قاچاقی به آلمان شرقی برود.

اما در بین راه، در برلن غربی، در پانسیون دچار حمله قلبی شده و جان می‌سپارد. گویا کیانوری و سایر رهبران حزب هم که از ماجرای تشدید بیماری قلبی و تمایل سفائی به بازگشت به آلمان شرقی و دیدار همسر و فرزندان آگاه شده بودند، پارا در یک کفش کرده و از مأمورین دولت آلمان شرقی می‌خواهند تا به همسر و فرزندان سفائی اجازه خروج ندهند و به این ترتیب در آخرین لحظات زندگی سفائی مانع ملاقات او با خانواده‌اش می‌شوند.^۱

اگر این ماجرا درست باشد، آنگاه به قدرت تخریبی کیانوری و رفقا بیشتر پی خواهیم برد. این جریان در حالی اتفاق می‌افتد که کیانوری ادعا دارد پس از فرار

۱- تگاهی از درون... تلخیص از صص ۱۴۵ تا ۱۴۷، تأکید اضافه شده است.

فروتن (از طریق گرفتن پاسپورت دوستی جوان که به آلمان شرقی رفت و فداکاری کرد و پاسپورت خود را به فروتن داد و به جای او زندانی شد) به محض دریافت نامه فروتن مبنی بر درخواست آزادی زندانی، کیانوری کمک نمود و نزد مقامات آلمان شرقی وساطت کرد و در نتیجه او آزاد شد. کیانوری می‌گوید کمک او به خاطر این صورت گرفت که فروتن به او نوشته بود «من تو را به عنوان یک انسان قبول دارم» پس مجبوریم بپذیریم که کیانوری از خدمات انسانی - صرفنظر از اختلاف عقاید سیاسی - مضایقه نداشته است. در این صورت چطور باید نسبت به اجرای آخرین آرزوی عاطفی یک مریض محتضر، هرکس که بوده باشد، و دیدار او با زن و فرزندانش دریغ ورزیده، با کارشکنی خود، این آخرین دیدار را محال کرده باشد؟ آن هم نسبت به سغائی که به خاطر پشتیبانی از کیانوری، خود را بدنام کرد و شهادت نداد؟ یادآوری کنیم که کیانوری حرف‌های تهرانی را «منصفانه‌تر» از بقیه دانسته و قبول کرده که این خاطرات، بخصوص «در دهه ۴۰ در اروپا مطالب جالبی» دارد. البته این اولین و آخرین تأییدیه او نسبت به نوشته‌های مخالفین می‌باشد.

۴۲۷- علت اخراج قاسمی از سازمان انقلابی

در صفحه ۴۳۸ کیانوری می‌نویسد سازمان انقلابی در کنفرانس دوم خود قاسمی را کنار گذاشت و «علت این بود که خسرو روزبه در نامه‌ای علیه قاسمی مطالبی نوشته بود و او را آدم خودخواهی معرفی کرده بود. در نتیجه قاسمی و فروتن جدا» و اخراج شدند. و چنانکه قبلاً گفتیم در صفحه ۴۳۹ می‌گوید علت جدایی مائوئیست‌ها تئوریک نبود، بن بست‌های شخصی بود «چون هرکس می‌خواست بردیگری ریاست کند» اولاً- در این دو نظر که به فاصله یک صفحه اظهار شده است، تضادی مشاهده می‌گردد. قبلاً علت اخراج قاسمی از سازمان انقلابی را در نامه روزبه جستجو کرده و به دلیل بدگویی روزبه از قاسمی دانسته است. بعداً قاسمی را جزو افرادی می‌گذارد که

ریاست طلب بودند و به همین سبب جدا شدند.

ثانیاً- نامه روزبه در سال ۱۳۳۶ برای پلنوم چهارم و قبل از انشعاب مائوئیست‌ها نوشته شد. چگونه سازمان انقلابی تا چند سال دیگر صبر کرد و بعد در کنفرانس دوم خود یادشان افتاد که قاسمی مورد انتقاد روزبه بود و باید اخراج شود؟

ثالثاً- روزبه از قاسمی بد نوشته بود، فروتن چرا جدا شد؟ البته کیانوری می‌گوید به «تبعیت از قاسمی»!

رابعاً- اگر بنا بود انتقاد و حمله روزبه نسبت به اشخاص در تصمیم‌گیری ارگان‌های حزبی مِلاک باشد، در همان نامه روزبه نسبت به شخص کیانوری نیز حملات شدیدی کرده بود. چرا اظهار نظر منفی او فقط در سرنوشت قاسمی مؤثر واقع شد؟

خامساً- واقعیت این است که بین آنها اختلاف نظر شخصی هم نسبتاً زیاد بود. ولی مسلماً این گونه اختلافات، بزرگترین علت جدایی نبود. برخلاف نظر کیانوری مهمترین اختلاف آنها علاوه بر مسائل شخصی در تئوری هم بود. آنطور که تهرانی اظهار می‌کند گروه او می‌گفت که باید در «ایجاد حزب طبقه کارگر» کوشید. زیرا به نظر نگارنده این گروه به کلی از حزب توده مأیوس و دلسرد شده بود و نمی‌خواست هیچ‌گونه رابطه مشترک تئوریک با آن حزب داشته باشد و گویا اساساً قبول نداشت که حزب طبقه کارگر وسیله حزب توده «ایجاد» شده است. ولی گروه قاسمی - به عقیده ما - که گویی همان ایدئولوژی حزب توده را منهای رهبری وابسته آن به شوروی قبول داشت، بر این نظر بود که باید برای «احیای حزب کارگر» تلاش کرد. مگر اینکه کیانوری تفاوت ایجاد حزب طبقه کارگر را با «احیای» آن در تئوری آنها نداند. از این نظر دکتر کشاورز به عقاید گروه قاسمی خیلی نزدیکتر بود.

۴۲۸- امکان مستندنویسی وجود دارد

کیانوری می‌گوید فروتن پس از جدایی از قاسمی «در یکی از نشریات همین گروه‌ها» ضمن نامه‌ای که از او چاپ شد، نوشته بود «آقایانی که از ما دعوت کردند از نازی‌ها بدترند. آنها یک ماه ما را بدون پول و غذا و هیچ امکانی در خانه‌ای گذاشتند و

ما نمی دانستیم برای رفع گرسنگی خود چه بکنیم» این موضوع ممکن است خود به خود درست باشد. اما کیانوری باید مستنداً به این جریان اشاره می کرد و می گفت که نام، شماره و تاریخ نشریه چیست؟ او می توانست مانند شرح مستند بهمن قشقائی، این نامه را هم با دلیل و مدرک منعکس کند.

بهمن قشقائی بر اثر تدارک و تشویق سازمان انقلابی، در سال ۱۳۴۴ با یک حرکت مسلحانه علیه رژیم شاه قیام کرد. نشریه توده ارگان سازمان انقلابی در شروع کار قشقائی آن را حرکتی امید بخش توصیف کرد که «خرمن زندگی شاه و دستگاه حاکمه را بسوزاند» ولی بعد از اینکه شکست خورد همان نشریه آن را مبارزه بی دلیلی دانست که «نه دارای برنامه سیاسی، نه دارای تشکیلات سیاسی و نه دارای رهبری سیاسی» بود. کیانوری برخاستن بهمن را به تفصیل بیان داشته و ضمن آوردن نام و تاریخ نشریه و سایر نشانی ها مستنداً این حرکت را نپخته و مردود اعلام کرده است.^۱ البته در بی جا و مردود بودن کار بهمن قشقائی جای بحث باقی است ولی کیفیت کار کیانوری در این قسمت، از نظر ذکر دلیل و مدرک و تاریخ و نام ها درست است. حرف اینجاست که او توان گفتگوی مستدل را دارد، بنابراین چرا در سایر موارد اظهارات خود را این گونه نمی نویسد؟

اینک باید تاکید خود را هم منعکس کنیم. تکرار می کنیم که بازگویی اطلاعات و اظهارات مهدی تهرانی، دلیل بر تأیید تمامی آنها نیست؛ همچنانکه گفته های او نیز حقیقت مطلق و عین واقعیت نمی باشد. آنچه تهرانی به رضوانی و دیگران نسبت می دهد همه قابل قبول نیست، نظر خود او هم در حرکات رضوانی بی تأثیر نبوده است. کارهایی که در حق احمد قاسمی معمول داشته اند، احتمالاً می تواند حق به جانب آنها باشد. زیرا قاسمی وجودی غیر قابل تحمل داشت. او خودخواه، خشک اندیش، غیر قابل انعطاف، خود بزرگ بین و کلاً در معاشرت و همکاری اجتماعی تحمل ناپذیر بود. از نظر اخلاقی نیز قاسمی قابل دفاع نیست و خیانت او نسبت به دوست بسیار نزدیکش «سروش» نمونه

روشنی است. فروتن هم در تحجّر تالی قاسمی بوده و هست و عقده‌های زیادی هم دارد. بنابراین تقصیر جدائی را در حزب انقلابی نباید یک باره به گردن رضوانی و لاشائی و حکمت انداخت. در مجموع انشعاب از این حزب نیز درست مربوط به اختلاف نظر تئوریک نبوده است بلکه اختلاف شخصی هم بدون تردید تأثیر داشته‌است.

۴۲۹- عدم گرایش اسکندری و علاقه جوانان نسبت به مائو

نظر کیانوری این است که کار وحدت کشاورز و قاسمی و فروتن به جایی نرسید، زیرا خودخواه و ریاست طلب بودند. به همین دلیل «آقای اسکندری می‌توانست به غرب برود، هم پول داشت و هم امکانات. زندگی او در غرب به مراتب می‌توانست مرفه‌تر از زندگی در آلمان دموکراتیک باشد. ولی چون به یک اصولی پایبند بود در حزب ماند!» یعنی چون اسکندری مقام پرست رفاه طلب نبود و به انضباط حزبی تن می‌داد و آدمی اصولی بود، در حزب ماندگار شد. اولاً این اظهار نظرها که به منظور تحقیر و کوبیدن جداشدگان از حزب گفته شده است، خلاف بیانات گذشته او درباره اسکندری است. ثانیاً- اسکندری را رهبری حزب توده با جلب حمایت سندیکای جهانی کارگران، وابسته به کمونیست‌ها (که همه کاره آن آقای لوئی سایان، کمونیست فرانسوی بود) ابتدا از فرانسه و سپس از اطریش اخراج کرد و او مجبور شد در لاپزیک بماند. والا او هرگز تمایلی به زندگی در آلمان شرقی نداشت. ثالثاً- بعد از انقلاب نیز کیانوری مجبورش کرد که از حزب توده چشم‌پوشد و پشیمان شود!

مصاحبه کننده می‌پرسد علت گرایش نسل جوان به نظریات مائوتسه تونگ چه بود؟ کیانوری جواب می‌دهد «به نظر من، علت اول خصلت طبقاتی این نسل جوان مقیم اروپا و امریکا بود. آنها اکثراً از طبقات مرفه یا متوسط جامعه بودند. خصلت این افراد، دمدمی‌بودنشان است. آنها در دوران اعتلا و پیروزی جنبش، انقلابی هستند و در موقع

شکست، مایوس، منفی باف و بهانه گیر می شوند»^۱

بدیهی است کسانی که برای تحصیل به خارج می رفتند اکثراً از مرفهین یا قشر متوسط شهری بوده، یا بورسیه دولت بودند و یا به خرج خود عازم خارج می شدند. بورسیه‌ها معمولاً جرئت نمی کردند بخصوص در گروه‌های کمونیستی فعالیت سیاسی کنند. دسته دوم هم، اگر اهل فعالیت سیاسی بودند، تعهدی نسبت به کمونیسم روسی یعنی حزب توده نداشتند که مانند رهبران و کادرهای مهم حزب توده حتماً عضو آن حزب باقی بمانند. آنها جوان بودند و آزاد، و فارغ از هرگونه قید و تکلیف و وابستگی، نه اسیر «خصلت طبقاتی» (این گونه تفاسیر «طبقاتی» هم دیگر کهنه شده است) ساده ترین معنای عبارات کیانوری در اینجا این است که آنها حاضر نبودند تا ابد نوکر شوروی باشند و مانند مرکزیت ثابت قدم حزب توده! در نیروی ستون پنجم دشمن خدمت کنند.

۴۳۰- جاذبه چین واقعیت داشت یا نداشت؟

در اینجا مجبوریم دو نقل نسبتاً بلند از کیانوری داشته باشیم و بدون هیچ اظهار نظری مایلیم این دو قسمت با یکدیگر مقایسه شوند و خواننده گرامی از آنها نتیجه گیری لازم را بنماید.

یک- مصاحبه کننده سؤال می کند «واقعاً دلیل حمایت حزب توده از مواضع شوروی چه بود، در حالی که نظرات چینی‌ها بیشتر به مذاق دنیای سومی‌ها خوش می آمد. حتی حزب کمونیست اندونزی و بخش مهمی از حزب کمونیست هند از نظرات چینی‌ها حمایت کردند. آیا این دلیل وابستگی و دنباله روی حزب توده از مسکو نیست؟»

کیانوری در صفحات ۳-۴۳۲ جواب می دهد:

هنگامی که اختلاف نظرهای حزب کمونیست چین با حزب کمونیست

اتحاد شوروی آغاز شد، تنها حزب ما نبود که از مواضع حزب کمونیست اتحاد شوروی دفاع می‌کرد. تمام احزاب کمونیست بزرگ اروپا و آمریکای جنوبی نظیر موضع‌گیری ما را داشتند. با وجود تلاش عظیم حزب کمونیست چین در بعضی کشورها تنها گروهک‌های کوچک و به کلی بی‌اهمیتی از احزاب جدا شده و یا اخراج شدگان پیشین گرد هم آمدند. در اروپا تنها حزب کمونیست آلبانی به موضع‌گیری حزب کمونیست چین پیوست. در آسیای شرقی وضع دیگری بود... حزب کمونیست ویتنام پس از پایان جنگ و پیروزی به هواداری همه‌جانبه از حزب کمونیست شوروی، که عظیم‌ترین کمک مالی و تسلیحاتی را به ویتنام کرده بود، پرداخت. حزب کمونیست اندونزی معلوم نیست با موافقت یا بدون موافقت حزب کمونیست چین به عنوان جلوگیری از یک کودتای نظامی دست به ماجرائی زد که نتیجه آن نابودی حزب و قتل عام بیش از ۵۰۰ هزار تن... [تا یک میلیون نفر که طبق طرح آمریکائی‌ها موجب شکست دکتر احمد سوکارنو و روی کار آمدن حکومت دیکتاتوری ژنرال ۴ ستاره هوئی-ع.ب] سوهارتو گردید. روش انقلابی حزب کمونیست چین... همان روشی است که گروه‌های مائوئیستی ایران نتیجه اولین آزمایش آن را در سیاهکل دیدند و پس از سرخوردگی از آن به عملیات چریکی شهری روی آوردند که آن هم با ناکامی پایان یافت. ما این نظرات را که در هیچ کشوری موفقیت پیدا نکرد درست نمی‌دانستیم و از عمومیت دادن به استثناهایی مانند کوبا و گواتمالا دوری می‌کردیم.

دو-کیانوری در پاسخ به سؤال مصاحبه‌کننده در مورد علت گرایش نسل جوان

با نظرات مائو در صفحه ۴۴۰ چنین می‌گوید:

«پدیده انشعاب و ارتداد را شما در همه کشورها پس از سرکوب جنبش انقلابی می‌بینید. ایتالیا پس از ظهور فاشسیم، حزب کمونیست آلمان پس از سرکوب توسط نازیسم و غیره و غیره... عامل دیگر، جاذبه انقلاب چین و شعارهای تند انقلابی مائو

بود. واقعا در یک دورانی جاذبه انقلاب چین تمام دنیا را گرفته بود. قسمت اعظم جنبش‌های آزادی بخش به سمت چینی‌گری رفتند. مثلاً در زیمبابوه [رابرت] موگابه کاملاً مائوئیست بود. انقلابیون ظفار مائوئیست بودند. حزب کمونیست عظیم اندونزی مائوئیست شده بود، در آمریکای جنوبی مائوئیسم در نسل جوان به شدت شیوع یافته بود، حزب کمونیست ویتنام و کره شمالی به سمت چین رفته بودند. عامل سوم، اشتباهات و نقص‌های حزب توده ایران بود که قبلاً توضیح داده‌ام» غیر از اختلاف یکصد و هشتاد درجه‌ای در این دو اظهار نظر، فقط تأکید کنیم که از عامل سوم یعنی «اشتباهات و نقص‌های حزب توده» که موجب گرایش جوانان به مائوئیسم شده باشد، هیچ‌گونه «توضیح» از زبان کیانوری نشنیدیم

۴۳۱- بزرگترین انشعاب حزب توده

کیانوری نتیجه عجیبی از انشعاب مائوئیست‌ها می‌گیرد و در صفحه ۴۴۰ حکم می‌دهد که انشعاب مائوئیستی بزرگترین انشعاب در تاریخ حزب بود» کیانوری که به صدور احکام نادرست عادت کرده است، فقط برای خفیف کردن انشعاییون دیمه ۱۳۲۶ و بی‌مقدار نشان دادن حرکت آنان، انشعاب مائوئیست‌ها را بزرگترین انشعاب در تاریخ حزب وانمود می‌سازد. مسلم است که انشعاب سال ۱۳۲۶ دست کم از جهت کیفی و پژواک مهیب آن عصیان که طوفانی علیه استالینسم برپا کرده بود، به ستون فقرات و اعصاب حزب توده آسیب جدی رسانید. عظمت کار انشعاییون سال ۱۳۲۶ این بود که در حضور غول وحشتناکی مانند استالین و در عین قدرت فوق تصور او به وقوع پیوست و امکان حذف فیزیکی آنان عمیقاً احساس می‌شد. انشعاب مائوئیست‌ها در نرمش ناشی از فقدان استالین صورت گرفت. هر چند افکار استالین همچنان بر پهنه شوروی تا قبل از گورباچف حکومت می‌کرد. اما انشعاب سال ۱۳۲۶ و نزدیک به یک سال بعد حرکت مارشال تیتو و سپس مرگ استالین، بسیار و بسیاری از چشم و گوش‌ها را باز کرد؛ بسیاری از افکار و آرا و معادلات را پس از این سه واقعه در هم ریخت؛ عده بی‌شماری شروع کردند به در خودنگری، شک در کمونیسم خشن و شیوع شوروی و

بازسازی جدی عقایدشان بر روی قبرستانی که استالین ساخته بود. انشعاب سال ۱۳۲۶ دارای این ویژگی ممتاز است که اولین حرکت سازمان یافته و اعتراض آمیز علیه استالینسم در جهان بود و بنابراین انشعاییون واجد امتیاز فضل تقدم در حرکت اعتراضی اند. بعد، این حرکت سبب پیدایش سازمان‌ها و گروه‌های زیادی شد که از دل حزب توده جوشیدند و در عین حال بر پایه مخالفت نظری علیه حزب توده و کمونیسم وابسته شکل می‌گرفتند. انشعاب مائوئیست‌ها (بدون اینکه بخواهیم آن را کوچک و کم اهمیت نشان دهیم) بیست سال پس از این وقایع و تا حدودی به تاثیر از آن حادثه رخ داد. مائوئیست‌ها تجربه انشعاب ۱۳۲۶ را با تمام وجود در پشت سر داشتند و رهبران مسن‌تر آنان در زمان انشعاب، عضو حزب توده بودند و می‌دیدند که زعمای حزبی با چه تعصبی انشعاییون سال ۱۳۲۶ را به لجن می‌کشیدند؛ حتی بعضاً - از قبیل فروتن بخصوص احمد قاسمی - در این آبروریزی شرکت فعال داشتند و شاید در انشعاب مائوئیست‌ها، با تأسف برگزیده، عقده دل می‌گشودند. اینها رهبران عاقل‌تر و نسبتاً مستقل‌تر بودند که در متن ناز و نعمت و اشرافیت روسیه به آن پشت کردند و به گدایی افتادند.

نکته پندآموز تاریخ در این است که مهدی خان‌بابا تهرانی، یکی از رهبران عمده مائوئیست‌ها پس از کنار کشیدن از حزب توده و استالینسم و مائوئیسم، کتاب خود را با پاسخ به این سؤال مصاحبه‌کننده (حمید شوکت همفکر خود) شروع می‌کند که «خلیل ملکی می‌گفت ما کمونیسم را انتخاب نکردیم، کمونیسم ما را انتخاب کرد. نظر تو چیست؟» اما کیانوری هنوز هم بر نظریات انحرافی خود پافشاری می‌کند.

۴۳۲- اشاره‌ای به تحولات کنفدراسیون

قبل از اینکه سئوالات مصاحبه‌کننده و پاسخ‌های کیانوری را در این مورد بررسی کنیم، به مختصری از سابقه تشکیل و سیر تحولات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (بزرگترین سازمان مخالف رژیم شاه در خارج از کشور) می‌پردازیم. نگارنده خود در مقطع حساسی از فعالیت‌های اولیه کنفدراسیون - از مرحله تشکیل تا چهار سال و اندی بعد در فرانسه - شرکت داشتم. بنابراین گفته‌هایم متکی به شهادت عینی و تجربی

یا اطلاعات دست اول می‌باشد.

الف- بنیادگذاران کنفدراسیون، از یک سو فعالان اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه بودند، و از سوی دیگر همفکران و همگامانشان در شهرهای بزرگ اروپا از لندن و هانور گرفته تا هامبورگ و لوزان و غیره...

قبل از آغاز نهضت ملی در ایران، توده‌ای‌ها در اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه، هم تعدادشان نسبتاً زیاد بود و هم از دیگران فعال‌تر بودند. اما با تشکیل دولت دکتر مصدق هواداران نهضت ملی، از جمله - و بخصوص - نیروی سومی‌ها، فعال شدند (عینا مثل تغییر وضعیت در دانشگاه تهران)... سیاست توده‌ای‌ها در اروپا همان سیاست حزب توده در ایران، یعنی کوشش برای شکست و نابودی نهضت ملی و دولت مصدق بود. چون طبق آموزش‌های استالین و کمینفرم، هیچ نهضتی مستقل از شوروی نمی‌بایست پیروز می‌شد. وقتی دولت مصدق با مسئله ارز روبرو گردید، ارسال ارز برای همه دانشجویان ایرانی، چه فقیر و چه غنی، با مشکلاتی مواجه شد و بر خلاف ادعای کیانوری که می‌گوید دولت مصدق تنها ارز دانشجویان توده‌ای را قطع کرد، هیچ‌گونه تبعیضی در این مورد معمول نگشت. توده‌ای‌ها این مشکلات را بهانه‌ای برای تشدید مبارزات تبلیغاتی و سیاسی خود بر ضد دولت مصدق قرار دادند: نامه سرگشاده برای نخست‌وزیر نوشتند، در سفارتخانه‌های مختلف تحصن اختیار کردند. در برابر آنها به تظاهرات پرداختند و میتینگ دادند. از ساکنان بومی ناوارد و بی‌خبر از همه جا در اروپا بویژه از کمونیست‌ها امضا جمع کردند و خلاصه از هیچ حرکتی علیه مصدق فروگذار نکردند. دامنه این جنجال‌های «تبلیغاتی - سیاسی» به جلسات اتحادیه دانشجویان ایرانی هم کشیده شد و برای اولین بار در تاریخ جنبش دانشجویی سه نیرو یا گروه متمایز به وجود آمد: (۱) توده‌ای‌ها که می‌دانستند چه می‌کنند و هدفشان این بود که از مشکل ارز برای کوبیدن نهضت ملی سوء استفاده کنند. (۲) ملتون شامل نیروی سومی‌ها که در ضمن فعال‌ترینشان بودند، حزب ایرانی‌ها و طرفداران داریوش فروهر، و دانشجویانی که حزبی نبودند ولی از نهضت ملی و دکتر مصدق هواداری می‌کردند. (۳) بی‌طرف‌ها یا «بلا تکلیف‌ها» یا دانشجویانی که سیاسی نبودند و شرکتشان در جلسات اتحادیه برای

دیدن هموطنان یا صرفاً امور صنفی و هنری مثل جشن نورروز و سیزده بدر بود. ب- در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) انتخاباتی برای گزینش هیئت اجرائیه جدید در اتحادیه دانشجویان ایرانی صوت گرفت و به رغم تمام ترفند و دوز و کلک توده‌ای‌ها، اکثریت آرا را ملتون به دست آوردند. اما قبل از اینکه قرائت آرا به پایان برسد، چندتن از اعضای حزب توده صندوق آرا را در قلب پاریس دزدیدند و فرار کردند. در نتیجه این حرکت زشت، جنبش دانشجویی دوپاره شد. ملتون به فعالیت‌های خود ادامه دادند و اتحادیه را به ثبت رساندند و اساسنامه جدیدی تنظیم شد. یکی از مواد اساسنامه جدید این بود که هرکس تقاضای عضویت در اتحادیه را بنماید، باید دو تن از اعضای هیئت اجرائیه از درخواست او حمایت کنند. تا قبل از دوره‌ای که نگارنده در آن وارد شوم، این ماده برای جلوگیری از اخلال توده‌ای‌ها و عوامل نفوذی آنها اجرامی گردید.

در این دوران، یعنی از آغاز نهضت ملی در ایران تا مدتی بعد از کودتا ۲۸ مرداد می‌توان چند تن از فعالان ملی و توده‌ای در فرانسه را به این شرح نام برد.

ملیون: هوشنگ شیرنیلو، علی اصغر صدر حاج سید جوادی، حسین حسین‌زاده، محمود کشفیان، سهراب فیروزیان، صوراسرافیل، آذری، خاقانی، نوربخش، خانم شرقی. و دیگران...

توده‌ای‌ها: مهدی بهار، امیر حسین جهانبگلو، شفائیان، قائم مقامی، حسن جوانمرد، حسین نظری، فاخره صبا، شهشهانی، مولود خانلری، شهر آشوب امیرشاهی و غیره...

ج- بعد از کودتا، انجمن دانشجویان توده‌ای، به دلایل امنیتی عملاً تعطیل شد. «اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه» که رهبران آن از ملتون، بخصوص نیروی سومی‌ها بودند رسماً تعطیل نشد، ولی فعالیت‌هایش بسیار کاهش یافت و در برگزاری جشن نورروز و یکی دو مجمع عمومی در سال - بخصوص برای انتخاب هیئت اجرائیه - خلاصه می‌شد.